

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان  
دوره دوم، شماره بیست و هشتم و بیست و نهم  
بهار و تابستان ۱۳۸۱، صص ۴۵ - ۵۸

## بررسی اندیشه‌های کلامی سعدی بر اساس نقد یک حکایت

دکتر حسین آقا حسینی\*\*

### چکیده

یکی از مسائل مهم کلامی که آثار بزرگان ادب فارسی را متأثر ساخت و جلوه‌های آن در شعر و نثر پدیدار شد، موضوع حدود اختیار انسان در جهان است. پس از جدالهای فراوان در این باره سرانجام با ظهور ابوالحسن اشعری، کلام وی که مبتنی بر جبر بود در میان اهل سنت گسترش یافت و در قرن پنجم با تأسیس مدارس نظامیه رسمیت تام یافت. سعدی نیز که در این مدارس کسب علم کرده بود، نه تنها با این تفکر آشنا شد، بلکه آن را در آثار خویش آشکار ساخت. یکی از این موارد حکایت چهارم از باب اول گلستان اوست که ظاهراً مجادله بین شاه و وزیر بر سر تربیت نوجوانی بازمانده از طایفه دزدان است. آنچه را شاه در این داستان بیان می‌کند در حقیقت بازتابی از اندیشه‌های جبرگرایانه کلام اشعری است و آنچه از زبان وزیر گفته شده جلوه‌ای از تفکرات معتقدان به اختیار است. مقایسه این مطالب با دیگر گفته‌های سعدی این واقعیت را آشکار می‌سازد که وی هنرمندانه بدون ذکر آشکاری از موضوع جبر و اختیار به نقد و بررسی این دو

\*\* - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.

طرز تفکر پرداخته و سرانجام سخنان شاه را لباس تحقق پوشانده و به نوعی درستی اندیشه خود را بیان کرده است.

### واژه‌های کلیدی

کلام، جبر، اختیار، قضا، قدر، رؤیت، عدل، اشاعره، شیعه، معتزله

### مقدمه

اندیشه‌های کلامی که اساس تفاوت فرق مختلف در اسلام است از همان قرن اول هجری با قوت و شدت مطرح شد و جدالهای فراوانی را نیز به دنبال داشت. این اندیشه‌ها که با مسائل سیاسی کاملاً گره خورده بود و پیوندی ناگسستنی داشت، چنان بر یکدیگر تأثیر گذاشتند که هر گاه موضوعی کلامی در میان مسلمانان به وجود می‌آمد مورد بهره‌برداری سیاستمداران قرار می‌گرفت و هر گاه سیاست حاکمان نیز اقتضا می‌کرد بنابر مصالح و منافع خویش در ترویج برخی اندیشه‌ها همه کوشش خویش را به کار می‌بردند یا مانع رشد و گسترش بعضی از تفکرات به وجود آمده می‌شدند.

یکی از اساسی‌ترین تفکرات کلامی که زمینه‌ساز تفرقه و اختلاف فراوان میان مسلمانان شد، موضوع جبر و اختیار یا به تعبیر دیگر حدود اختیار انسان در جهان بود. مرجئه اولین کسانی هستند که به جبر مطلق معتقد شدند (۹ / ص ۱۸۰؛ ۴ / ص ۸۸-۸۶؛ ۳ / ص ۱۴۵؛ ۱۵ / ص ۹). معتزله با ظهور واصل بن عطا با طرح موضوع اختیار مطلق انسان، به مقابله با مرجئه پرداخت (۱۱ / ص ۱۴۱-۱۳۰) و شیعه نیز راه میانه‌ای را برگزید (۱۷ / ص ۲۹۲-۲۵۸)، اما با ظهور ابوالحسن اشعری (حدود ۳۳۰-۲۶۰ هـ) اندیشه جبری با طرح موضوع جدیدی با عنوان «کسب» جان تازه‌ای گرفت و کم‌کم در میان پیروان اهل سنت رواج یافت و در پناه حمایت خلفای عباسی و پشتیبانی حکومت‌های وابسته به عباسیان رونق گرفت تا اینکه نظام‌الملک با تأسیس مدارس بزرگی به نام نظامیه دستور داد اندیشه‌های اشعری و کلام او اساس تعلیمات این مدارس قرار گیرد. بدین‌گونه رواج کلام اشعری در این روزگار در جهان اسلام به اوج خود رسید و در ذهن و اندیشه‌ها جایگزین شد (۱۰ / ص ۱۴۵-۱۳۴؛ ۱۶ / ص ۵۹-۵۴).

یکی از شاگردان هنرمند مدارس نظامیه که در آنجا کلام اشعری را آموخت و با آن آشنایی یافت سعدی شیرازی است.

## مرا در نظامیه ادرار بود شب و روز تلقین و تکرار بود

(۶/ص ۱۵۹)

اگر چه سعدی با اصول و مبانی تصوف و عرفان که در قرن هفتم بسیار رایج بود آشناست و در آثار خود آنرا آشکار ساخته است، اما اهل تحقیق اغلب وی را به‌عنوان یک مصلح اجتماعی می‌شناسند که در صدد تحقق مدینه فاضله‌ای بر اساس اندیشه‌های خویش است و کمتر از او به‌عنوان یک صوفی یا عارف به معنی مصطلح نام برده‌اند. در هر حال اگر او را یک عارف یا صوفی نیز بشناسیم نمی‌توان او را از تأثیر اندیشه‌های کلامی به‌دور دانست، زیرا اندیشه‌های صوفیانه از تفکرات کلامی تأثیر فراوان پذیرفته و اصولاً در بسیاری از آثار صوفیان مسائل کلامی مطرح و درباره آن بحث و بررسی شده است. آثاری همچون شرح‌التعرف، مصباح‌الهدایه، کشف‌المحجوب، مرصادالعباد و امثال آن این موضوع را به‌خوبی نشان می‌دهند.

\*\*\*

شاعران و نویسندگان بزرگ ادب فارسی برای بیان اندیشه‌ها و افکار خویش ابزارهای گوناگونی را به خدمت خود در می‌آورند و از شیوه‌ها و راههای متفاوتی استفاده می‌کنند تا بتوانند مافی‌الضمیر خویش را به‌سادگی و روشنی به دیگران انتقال دهند. استفاده از داستانهای کوتاه و بلند یکی از این راههاست. *حدیقه‌الحقیقه، منطق‌الطیر، کلیله و دمنه، مثنوی، بوستان و گلستان* نمونه‌ای از این آثار است. بسیاری از این داستانها ساخته و پرداخته ذهن نویسنده یا شاعر است؛ یا اینکه شاعران و نویسندگان برای مقاصد خویش بنا بر دیدگاه خود در داستانهای دیگران دخل و تصرف می‌نمایند. یکی از بارزترین این داستانها حکایت شیر و روباه در کلیله و دمنه است (۱۹ / ص ۸۶) که مولوی در ماجرای، جدال نخجیران و شیر با شرح و تفصیل از آن برای بیان اندیشه‌های کلامی خویش استفاده کرده است (۱۸ / ص ۸۶-۵۷).

اگر چه ارزش داستانها در آثار ادبی یکسان نیست و به میزان آگاهی و عقیده و مهارت و هنرمندی شاعر و نویسنده بستگی دارد اما در هر حال هر کدام از آنها به نوعی در افکار خوانندگان تأثیر می‌گذارد. یقیناً هر چه در این داستانها ظرافت و هوشیاری بیشتری به کار رود جذابیت و تأثیر آن نیز فراوانتر خواهد بود. یکی از هنرمندترین شاعران و نویسندگان ادب فارسی *افصح‌المتکلمین، سعدی شیرازی* است. وی که یکی

از ارکان ادب فارسی به شمار می‌آید، با ظرافت و مهارت کم‌نظیری از شعر و نثر در راه بیان افکار و اندیشه‌های خویش بهره برده است. وی علاوه بر ذوق و هنر، دارای تجربه فراوانی است که در نتیجه گشت و گذار به گوشه و کنار عالم کسب کرده و آن را با علم و دانش خویش درآمیخته و با هماهنگی کامل بین آنها، آثار ارزشمندی را به اهل علم و ادب عرضه کرده است.

در اقصای گیتی بگشتم بسی      به سر بردم ایام با هر کسی  
تمتع به هر گوشه‌ای یافتم      ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم

(۶/ص ۳۷)

بنابراین در هر یک از داستانهای منظوم و منثور وی همه ابعاد هنر او به وضوح دیده می‌شود. سعدی در هر یک از این داستانها اهداف متفاوتی را که زیربنای همه آنها جهان‌بینی اوست، دنبال کرده است و هنر و علم و تجربه خویش را به زیباترین شکل در راه اندیشه‌هایش به کار گرفته و بدین طریق افکار و اندیشه‌های خود را با لباس هنر آراسته و آن را جاودان ساخته است. بنابراین در هنرمندی او در شعر و ادب نمی‌توان تردید کرد؛ اما نکته مهم این است که آیا می‌توان به این آثار ارزشمند از دریچه نقد نگریست و ضمن بیان برتریها، آن را در بوته نقد و بررسی قرار داد؟ دیگر اینکه آیا هر آنچه را این بزرگان با هنرمندی و مهارت بیان کرده و به زیبایی آنرا جلوه‌گر ساخته‌اند می‌توان پذیرفت؟ مسلماً چنین نیست؛ زیرا در میان این آثار افکار و اندیشه‌هایی می‌توان یافت که قابلیت نقد و بررسی دارد.

یکی از مطالب قابل نقد در سخن سعدی که در لابه‌لای آثار او فراوان به چشم می‌خورد و گاهی با صراحت کامل به بیان آن پرداخته است، اندیشه‌های کلامی او درباره قضا و قدر، جبر و اختیار، رؤیت خدا، حسن و قبح، کسب، عدل، وعد و وعید و امثال آن است. سعدی که در مذهب پیرو فقه شافعی و از دیدگاه کلامی دنباله‌رو مکتب اشعری است گاه و بی‌گاه این اعتقادات را در آثار خود ظاهر ساخته و با زبان شاعرانه به تبیین آن پرداخته است. حکایت چهارم از باب اول گلستان یکی از داستانهایی است که سعدی با هنرمندی به رویارویی دو اندیشه پرداخته و بدون آنکه نامی از مکاتب کلامی ببرد یکی از اختلافات دیرین فرق اسلامی را با زبان داستان بیان کرده است. همان‌گونه که در کتب تاریخی آمده است، ابوالحسن اشعری که خود ابتدا پیرو مکتب معتزله بود و در محضر

یکی از بزرگان آنان به نام ابوعلی جبایی درس می‌خواند سرانجام به مقابله با آن برخاست و پایه‌گذار مکتب جدیدی شد که به نام او شهرت یافت (۲ / ص ۵۵۱ - ۵۴۰). از آن زمان به بعد مجادلات جدی میان این دو فرقه درگرفت و هر کدام با نوشتن مقالات و کتابهایی درصدد اثبات عقاید خویش و بطلان اندیشه‌های دیگری برآمد. یکی از مهمترین این اندیشه‌ها موضوع تقدیر و جبر و اختیار بود، اگر چه مسائل دیگری نیز مورد توجه قرار گرفت.

در این داستان اگر چه سعدی آشکارا از موضوع خاصی سخن به میان نمی‌آورد اما بررسی آن نشان می‌دهد که وی با شیوه استدلالی هنرمندانه‌ای چالش‌های موجود میان دو فرقه مهم کلامی را آشکار کرده و با بیان آن هدف مشخصی را دنبال کرده است. داستان چنین آغاز می‌شود که: «طایفه‌ای دزدان عرب بر سر کوهی بودند و منفذ کاروان بسته و رعیت بلدان از مکاید ایشان مرعوب و لشکر سلطان مغلوب»

سرانجام پس از اینکه دزدان برای غارت جای خویش را خالی کرده بودند عده‌ای مردان دلاور در کمین نشستند و هنگامی که دزدان بازآمدند «مردان دلاور از کمین بجستند و دست یکان یکان بر کتف بستند و بامداد به درگاه ملک آوردند، همه را به کشتن اشارت فرمود» چالش از اینجا آغاز می‌شود که «در آن میان نوجوانی بود میوه عنفوان شبابش نورسیده و سبزه گلستان عذارش نو دمیده».

ظاهراً جدال بر سر تربیت نوجوانی است که شاه به کشتن او دستور می‌دهد و وزیر برای نجات او به شفاعت برمی‌خیزد. وزیر بر این باور است که: «این پسر هنوز از باغ زندگی بر نخورده و از ریعان جوانی تمتع نیافته» بنابراین می‌گوید: «توقع به کرم اخلاق خداوندی است که به بخشیدن خون او بر بنده منت نهد». سعدی بدون اینکه در این باره ظاهراً قضاوتی کند نظر پادشاه را رأی بلندی دانسته، می‌گوید: «ملک از این سخن روی درهم کشید و موافق رای بلندش نیامد و گفت:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است

تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است»

بنا بر این استدلال پادشاه چنین نتیجه می‌گیرد که «نسل فساد ایشان منقطع کردن اولی‌تر است و بیخ و تبار ایشان برآوردن، که آتش نشاندن و اخگر گذاشتن و افعی کشتن و بچه نگاه داشتن کار خردمندان نیست».

ابر اگر آب زندگی بارد  
هرگز از شاخ بید بر نخوری  
با فرومایه روزگار مبر  
کز نی بوریا شکر نخوری»

آنچه را سعدی از زبان پادشاه در این داستان بیان می‌کند از اندیشه‌های جبرگرایانه اشاعره نشأت می‌گیرد که در نظامیه آموخته است. زیرا اشاعره بر این باورند که سعادت و شقاوت انسانها از ازل رقم خورده و خداوند گروهی را برای جهنم و عده‌ای را برای بهشت آفریده است. «فمنهم شقی و سعید و فخلق الله الاشقیاء للشقاوة و السعداء للسعادة» از قول پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کنند که: «ان الله عزوجل جعل للجنة و النار اهلاً» (۱ / ص ۶۲).

این تفکر که نیازمند مبحثی مستقل است و در اینجا فقط به آن اشاره می‌شود به‌طور آشکارتری در آثار دیگر سعدی آمده است.

پیدا بود که بنده به کوشش کجا رسد  
بالای هر سری قلمی رفته از قضا  
تا روز اولت چه نبشته است بر جبین  
زیرا که در ازل سعدند و اشقیاء  
(۷ / ص ۳)

در بوستان نیز داستان کوتاهی آمده که نه تنها نگارنده دست تقدیر را خدا می‌داند بلکه نسبت دادن فعل را به زید و عمرو نوعی شرک خفی می‌شمارد.

چه خوش گفت شاگرد منسوج‌باف  
چو عنقا برآورد و پیل و زراف  
مرا صورتی بر نیاید ز دست  
که نقشش معلم ز بالا نبست  
گرت صورت حال بد یا نکوست  
نگارنده دست تقدیر اوست  
در این نوعی از شرک پوشیده هست  
که زیدم بیازرد و عمروم بخت  
گرت دیده بخشید خداوند امر  
نبینی دگر صورت زید و عمرو  
(۶ / ص ۱۴۱)

نکته مهم این است که سعدی در اینجا چنان آشکارا در این باره سخن گفته است که جای هیچ تردید و تأویلی را برای خواننده باقی نمی‌گذارد. اشاعره بر این باورند که خالق همه افعال چه خیر و چه شر خداوند است. در یکی از متون آنان چنین آمده است: «و قال: من شر ما خلق، فدل ان مما خلق شرأ» و خدای تعالی بفرمود مر بندگان را تا به وی استعاده آرند از بد آنچه آفریده است. دلیل گشت که خالق شر وی است همچنان که خالق خیر وی است و نزدیک معتزله لعائن الله خدای خالق شر نیست و گویند روا نباشد که وی شر آفریند...» (۱۴ / ص ۴۱۷).

برگردیم به داستان شاه و وزیر. در هر حال شاه در رأس قدرت قرار دارد و وزیر برای حرمت پادشاه خواه ناخواه راهی جز تأیید سخن او ندارد و بر حسن اندیشه او آفرین می‌خواند. اما از سخن خویش نیز در نمی‌گذرد و چنین استدلال می‌کند که:

«آنچه خداوند دام ملکه فرمود عین حقیقت است که اگر در صحبت آن بدان تربیت یافتی طبیعت ایشان گرفتگی و یکی از ایشان شدی. اما بنده امیدوار است که در صحبت صالحان تربیت پذیرد و خوی خردمندان گیرد که هنوز طفل است و سیرت بغی و عناد در نهاد او متمکن شده و در خبر است: کل مولود یولد علی الفطره فابواه یهوّدانه و ینصرّانه و یمجّسانه.

با بدان یار گشت همسر لوط      خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند      پی نیکان گرفت و مردم شد»

چنانکه دیده می‌شود این سخنان بر خلاف اندیشه‌های پادشاه است که معتقد بود این نوجوان بر سیرت اهل بغی و فساد است و تربیت ناپذیر. در این میان گروهی برای شفاعت با وزیر همداستان می‌شوند و شاه نیز بر خلاف میل خویش از خون او در می‌گذرد و می‌گوید: «بخشیدم اگر چه مصلحت ندیدم». وزیر برای تحقق نظر خود در راه تربیت نوجوان کمر همت می‌بندد و او را به دست مربیان می‌سپارد.

«فی الجمله پسر را به ناز و نعمت بر آوردند و استادان به تربیت او نصب کردند تا حسن خطاب و رد جواب و آداب خدمت ملوکش در آموختند و در نظر همگان پسندیده آمد.»

بعد از اینکه نوجوان مراحل تربیت را طی می‌کند، روزی وزیر نزد پادشاه درباره تغییر خوی و خصلت و تأثیر تربیت و زدوده شدن آثار جهل و بغی و فساد شمه‌ای می‌گوید. اما پادشاه که از آغاز چنین کاری را باور نداشت لبخندی تمسخرآمیز می‌زند و می‌گوید:

عاقبت گرگ‌زاده گرگ شود      گر چه با آدمی بزرگ شود

نظیر این سخن را در بوستان نیز می‌توان یافت که با زبانهای گوناگونی بیان شده است.

در این کشمکش سرانجام درستی دیدگاه شاه به اثبات می‌رسد و صائب بودن نظر او آشکار می‌گردد، زیرا به نظر وی آثار بدسرشتی و بدطینتی هرگز از وجود نوجوان زدودنی نیست، به همین سبب پس از یکی دو سال نوجوان با او باش محله در می‌پیوندد و با همدستی آنان در یک فرصت مناسب وزیر و فرزندان او را به قتل می‌رساند و مال و

نعمت او را می‌رباید تا دوباره به جایگاه اصلی خویش، یعنی مغاره دزدان باز گردد و به جای پدر نشیند. پادشاه از این واقعه اندوهناک می‌شود و باز در تأیید نظر خویش می‌گوید:  
 شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی      ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس  
 باران که در لطافت طبعش خلاف نیست      در باغ لاله روید و در شوره‌بوم خس  
 همچنین اظهار می‌دارد که:

زمین شوره سنبل بر نیارد      در او تخم و عمل ضایع مگردان

(۸ / ص ۶۲-۶۰)

بررسی دوباره سخنان پادشاه نشان می‌دهد که اختلاف وی و وزیر بر سر چگونگی تربیت نیست. اگر چنین بود پادشاه نیز راهی دیگر را برای این کار پیشنهاد می‌کرد. نظر پادشاه بر این است که به علت سرشت بد این نوجوان که در ازل رقم خورده اساساً تربیت در او تأثیر ندارد. ترکیب‌هایی چون، زمین شوره، آهن بد، گرگ‌زاده، شاخ‌بید، نی بوریا، همه از بد طبیعتی و گل بد آن نوجوان حکایت دارد که سازنده این ترکیب از آغاز چنین خواسته و پیداست که با کوشش در این راه نمی‌توان به جایی رسید و تغییر ذات و طبیعت اینها از دست بندگان ساخته نیست. بنابراین پیداست که سعدی در این باره دیدگاه خویش را این‌گونه با مهارت و ظرافت بیان کرده و بدین طریق اندیشه رایج زمان خویش را که به طور رسمی از سوی مدارس نظامیه ترویج و تبلیغ می‌شد، تبیین کرده است و سرانجام داستان را با اثبات حقانیت این اندیشه به پایان برده است. این نوع تفکر سعدی را در آثار دیگر او نیز می‌توان دید.

یکی بچه گرگ می‌پرورید      چو پرورده شد خواجه خود درید

(۶ / ص ۱۸۹)

نه ابلیس بد کرد و نیکی ندید      بر پاک ناید ز تخم پلید

(۶ / ص ۶۳)

سعدی در داستان دیگری نیز حاکم ستمکاری را که نصیحت ناصحان را نمی‌پذیرد، بدبخت ازلی می‌داند که از همان آغاز شقاوت برای او رقم خورده و نگون‌بختی سرنوشت محتوم اوست.

چو بختش نگون بود در کاف کن      نکرد آنچه نیکانش گفتند کن

(۶ / ص ۶۱)



فردوسی نیز گاهی در هنگام بیان سرنوشت و تقدیر به این موضوع اشاره می‌کند و نژاد و گوهر را در اعمال انسانها دخیل می‌داند. اما بینش فردوسی در این باره با سعدی تفاوت بسیار دارد.

... که از گوهر بد نیاید مهی مرا دل همی داد این آگهی

(۱۲ / ص ۹۶)

این حکایت سعدی با داستانی که مولوی در دفتر اول مثنوی درباره جدال شیر با نخجیران آورده از جهاتی شباهت دارد که مقایسه آن نیازمند مقاله‌ای مستقل است. این داستان که اصل آن از کلیله و دمنه گرفته شده (۱۹ / ص ۸۶) دستمایه مولوی برای بیان برخی اندیشه‌های کلامی وی شده است. در این داستان مسائل مختلفی از زبان نخجیران و شیر به صورت مجادله‌ای لفظی بیان شده که در حقیقت دیدگاههای این شاعر بزرگ را هنرمندانه بیان می‌کند. در آنجا حیواناتی که از آزار و ستم شیر به ستوه آمده‌اند نزد وی می‌آیند تا با مشخص کردن وظیفه، از صولت او در امان باشند. نخجیران بر این باورند که باید در هر کاری توکل کرد و کارها را به دست تقدیر سپرد و دست از کار و کوشش برداشت و «در ترجیح نهادن توکل بر اجتهاد» می‌گویند:

قوم گفتندش که کسب از ضعف خلق  
لیست کسبی از توکل خویتر  
بس گریزند از بلا سوی بلا  
اما شیر در «ترجیح نهادن جهد بر توکل» می‌گوید:

شیر گفت آری، ولی رب العباد  
پله پله رفت باید سوی بام  
پای داری، چو کنی خود را تو لنگ  
خواجه چون بیلی به دست بنده داد  
دست همچون بیل اشارتهای اوست  
گر توکل می‌کنی بر کار کن  
نردبانی پیش پای ما نهاد  
هست جبری بودن اینجا طمع خام  
دست داری، چون کنی پنهان تو چنگ  
بی‌زبان معلوم شد او را مراد  
آخراندیشی عبارتهای اوست  
کشت کن، پس تکیه بر جبار کن

سپس نخجیران در تأیید مدعای خود چنین استدلال می‌کنند که:

جمله با وی بانگها برداشتند  
صد هزار اندر هزار از مرد و زن  
کان حریصان کان سببها کاشتند  
پس چرا محروم ماندند از زمن

نتیجه‌گیری مولوی از زبان اهل توکل چنین است:

از که بگریزیم از خود؟ ای محال! از که بریاییم از حق؟ ای وبال!

شیر دوباره درصدد پاسخگویی برمی‌آید:

شیر گفت: آری و لیکن هم ببین  
 حق تعالی جهدشان را راست کرد  
 جهد می‌کن تا توانی ای کیا  
 جهد حق است و دوا حق است و درد  
 جدهای انبیا و مؤمنین  
 آنچه دیدند از خطا و گرم و سرد  
 در طریق انبیا و اولیا  
 منکر اندر نفی جهدش جهد کرد

این مجادله همچنان ادامه می‌یابد تا اینکه سرانجام شیر که مظهر طرفداری از جهد و کوشش است، با نیرنگ خرگوش که از طایفه اهل توکل است به دام می‌افتد و کشته می‌شود. مولوی داستان را با موضوع جهد اکبر به پایان می‌برد. درباره این داستان نقد و تحلیل‌های متفاوتی دیده می‌شود که خود نیازمند بررسی جداگانه‌ای است (۱۳ / ۳۵۸-۳۳۷؛ ۵ / ص ۱-۴).

بررسی آثار هر یک از این بزرگان نشان‌دهنده جهان‌بینی و اندیشه‌های کلامی آنهاست که به طور آشکار یا پنهان بیان شده است. در آثار سعدی علاوه بر هویدا بودن موضوع جبر و اختیار که در هر حال از کشمکش‌های روزگار او حکایت می‌کند موضوعات دیگری را نیز می‌توان دید. بیت زیر عقیده او را درباره موضوع عدل بیان می‌کند که با طرز تفکر کلام اشاعره هماهنگی دارد.

عدل است اگر عقوبت ما بی‌گناه کنی / لطف است اگر کشتی قلم عفو بر خطا

(۷ / ص ۳)

مستملی بخاری که خود بر مذهب اشاعره است می‌گوید: «بر مذهب ما عذاب

کردن بی‌گناه از خدای عزوجل روا باشد، عدل بود، جور نبود» (۱۴ / ص ۳۷۶).

یکی از موضوعات مورد نزاع اشاعره و معتزله مسأله «رؤیت خداست». اشاعره بر این باورند که مؤمنان خداوند را در قیامت با چشم سر خواهند دید. در شرح‌التعرف آمده است: «اجماع است اهل معرفت را که خدای جل و عز در آن جهان به چشم سر ببینند و این مسأله‌ای است مختلف میان ما و میان معتزله ... هر که را بدین سر [دنیا] دیدار باطن نیست بدان سر [قیامت] دیدار ظاهر نیست» (۱۴ / ص ۳۷۳-۳۷۴؛ ۱ / ص ۱۷). سعدی نیز دقیقاً همین دیدگاه را در بیت زیر آورده است.

هر که امروز نبیند اثر قدرت او      غالب آن است که فرداش نبیند دیدار

(۷ / ص ۲۱)

سعدی در حالی در حکایت ذکر شده جدال اندیشه‌های کلامی رایج در عصر خویش را بیان می‌کند و سرانجام با تأیید سخنان پادشاه از سرنوشت محتوم و لایتغیر و سرشت تغییرناپذیر سخن می‌گوید و سعادت و شقاوت را سرنوشتی ازلی می‌داند که خود بارها در آثار خویش انسانها را با بند و اندرز از گزیدن کارهای بد بر حذر می‌دارد و آنان را به انجام کارهای پسندیده سفارش می‌کند؛ در حالی که این دو موضوع یعنی جلی بودن نیک و بد انسانی و انتخاب راه زندگی با هم سازگاری ندارد. مثلاً در قصیده‌ای می‌گوید:

نابوده رنج گنج میسر نمی‌شود      مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

هر کو عمل نکرد و عنایت امید داشت      دانه نکشت ابله و دخل انتظار کرد

اما در ابیات دیگری در همین قصیده مطالبی را بیان می‌کند که حداقل در نگاه

ظاهر با ابیات فوق مغایرت دارد.

وین گوی دولت است که بیرون نمی‌برد      الا کسی که در ازلهش بخت یار کرد

بیچاره آدمی چه تواند به سعی و رنج      چون هرچه بودنی است قضا کردگار کرد

او پادشاه و بنده و نیک و بد آفرید      بدبخت و نیکبخت و گرامی و خوار کرد

(۷ / ص ۱۴)

بیتهای فراوان دیگری در آثار سعدی می‌توان یافت که با موضوع اختیار سازگاری

دارد، یعنی در صورتی می‌تواند چنین مطالبی تحقق یابد که انسان را دارای اختیار بدانیم.

تو هم طفل راهی به سعی ای فقیر      برو دامن راه‌دانان بگیر

مکن با فرومایه مردم نشست      چو کردی، ز هیبت فرو شوی دست

به فتراک پاکان در آویز چنگ      که عارف ندارد ز دریوزه ننگ

ز زنجیر ناپارسیان برست      که در حلقه پارسیان نشست

(۶ / ص ۱۹۱)

و در جای دیگری می‌گوید:

جوانا ره طاعت امروز گیر      که فردا نیاید جوانی ز پیر  
فراغ دلت هست و نیروی تن      چو میدان فراخ است گویی بزن

(۶/ص ۱۸۴)

در گلستان نیز می‌خوانیم:

«نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست و لیکن شنیدن رواست تا به خلاف آن کار کنی  
که آن عین صواب است.

حذر کن آنچه دشمن گوید آن کن      که بر زانو زنی دست تغابن  
گرت راهی نماید راست چون تیر      از او برگرد راه دست چپ گیر»

(۸/ص ۱۹۰)

#### نتیجه

بنابر آنچه گذشت سعدی در این داستان هنرمندانه به یک موضوع اساسی پرداخته که مدتها مورد نزاع فرق اسلامی به خصوص اشاعره و معتزله بود و خواسته است از این راه برخی از مسائل مورد اختلاف را در روزگار خویش بیان دارد. زیرا وقتی که آثار ادبی بازتابی از مسائل مختلف روزگار شاعر است، هر داستان و حکایتی می‌تواند بازگوکننده این مسائل باشد. اما نکته مهم در این حکایت این است که با توجه به اشعری بودن سعدی که در این باره میان اهل تحقیق اتفاق نظر وجود دارد، وی خواسته است به یک نتیجه‌گیری کلی برسد که مبنای جهان‌بینی اوست و آن تقدیر و سرنوشت محتوم انسانهاست. این موضوع نه تنها با آشنایی سعدی با تصوف و عرفان منافات ندارد بلکه بررسی کلیه متون عرفانی نشان می‌دهد که کلام و عرفان تأثیری متقابل در یکدیگر دارند و جدایی این دو از یکدیگر امکان‌پذیر نیست. بنابراین اگر چه ظاهراً موضوع این حکایت اختلاف شاه و وزیر بر سر تربیت نوجوانی باقیمانده از طایفه دزدان است، اما دقت در عبارات و مفاهیم به کار رفته در آن نشان می‌دهد که موضوع اصلی تبیین دو جهان‌بینی است که شاعر آن را در چهره دو شخصیت و از زبان آنها بیان کرده است و سرانجام داستان را با برتری و درستی اندیشه‌ای که خود نیز آن را پذیرفته است، به پایان می‌برد.

## منابع

- ۱- الاشعری، ابوالحسن. الابانه، من مطبوعات الجامعة الاسلامیه، المدینه المنوره، ۱۹۷۵.
- ۲- بدوی، عبدالرحمن. تاریخ اندیشه‌های کلامی در اسلام، (ج ۱)، ترجمه حسین صابری، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، مشهد، ۱۳۷۴.
- ۳- بغدادی، عبدالقاهر. الفرق بین الفرق، ترجمه محمدجواد مشکور، کتابفروشی اشراقی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۷.
- ۴- جعفریان، رسول. مرجئه (تاریخ و اندیشه)، نشر خرم، قم، ۱۳۷۱.
- ۵- ژوزف، ادوارد. نخجیران، (بحثی درباره داستان نخجیران و شیر و خرگوش)، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲.
- ۶- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله. بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۴.
- ۷- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله. قصاید، تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات اقبال، تهران، بی تا.
- ۸- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله. گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸.
- ۹- شهرستانی، عبدالکریم. الملل و النحل، (ج ۱)، ترجمه سید محمدرضا جلالی نائینی، انتشارات اقبال، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۰- صفا، ذبیح‌الله. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۱- فاضل، محمود. معتزله، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۲- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. شاهنامه، (ج ۱)، تصحیح متن به اهتمام آ. برتلس، انستیتو خاورشناسی، مسکو، ۷۱-۱۹۶۳.
- ۱۳- فروزانفر، بدیع‌الزمان. شرح مثنوی شریف، انتشارات زوار، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۴- مستملی بخاری، ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد. شرح التعرف لمذهب التصوف (ربع اول)، به کوشش محمدروشن، انتشارات اساطیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳.

- ۱۵- مشکور، محمدجواد. سیرکلام در فرق اسلام، انتشارات شرق، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۶- مشکور، محمدجواد. فرهنگ فرق اسلامی، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، مشهد، ۱۳۷۲.
- ۱۷- معروف‌الحسنی، هاشم. شیعه در برابر معتزله و اشاعره، ترجمه سیدصادق عارف، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، مشهد، ۱۳۷۱.
- ۱۸- مولوی، جلال‌الدین محمد. مثنوی معنوی (دفتر اول)، تصحیح رینولد نیکلسون، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۹- نصرالله‌بن عبدالحمید منشی. ترجمه کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی تهرانی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ دهم، تهران، ۱۳۷۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی